



A Theological–Exegetical Analysis of the Qur’anic Linguistic Strategy in Reconciling Anthropomorphism and Transcendence

Maryam Al-Sadat Hashemi ^{a*}

^a PhD in Islamic Theology, University Lecturer, Isfahan, Iran. hashmysadat@gmail.com

KEYWORDS

Include at least 3 and at most 5 keywords or phrases in separate lines.

Qur’anic Language
Anthropomorphism
Transcendence
Divine Attributes
Qur’anic Exegesis

ABSTRACT

The issue of the relationship between anthropomorphism and transcendence in the description of God is among the most fundamental and, at the same time, the most controversial issues in the history of Islamic theology and Qur’anic exegesis. On the one hand, the language of the Qur’an contains verses that, through the use of sensory and human expressions, establish a form of conceptual proximity between God and the audience; on the other hand, it includes verses that explicitly emphasize the absolute transcendence of the Divine Essence beyond any resemblance to created beings. Reconciling these two categories of verses has continually given rise to conflicting theological and exegetical approaches, ranging from anthropomorphism to excessive transcendence and the negation of divine attributes.

Adopting an analytical approach and relying on a theological–exegetical method, this article seeks to examine the “linguistic strategy of the Qur’an” in dealing with this duality; a strategy that is based not on eliminating one aspect in favor of the other, but on organizing a meaningful relationship between anthropomorphism and transcendence. The language of the Qur’an in describing God possesses a purposeful and guidance-oriented structure that, on the one hand, enables human understanding and communication, and on the other hand, preserves the boundaries of divine transcendence. Accordingly, the findings indicate that the reconciliation between anthropomorphism and transcendence in the Qur’an is neither accidental nor the result of a rhetorical inconsistency; rather, it is the outcome of a coherent linguistic strategy that performs both theological and educational functions in the process of guiding religious audiences.

* Corresponding author.

E-mail address: hashmysadat@gmail.com

DOI: 10.22034/rtmr.2026.2082111.1126

Received: 2025/12/25; Received in revised form: 2026/1/6; Accepted: 2026/1/7





نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل کلامی - تفسیری از راهبرد زبان قرآن در جمع میان تشبیه و تنزیه

مریم السادات هاشمی الف*

الف‌دکتری کلام اسلامی، مدرس دانشگاه، اصفهان، ایران. hashmysadat@gmail.com

چکیده	واژگان کلیدی
مسئله نسبت میان تشبیه و تنزیه در توصیف خداوند، از بنیادی‌ترین و در عین حال مناقشه‌برانگیزترین مسائل در تاریخ علم کلام و تفسیر قرآن است. زبان قرآن، از یکسو مشتمل بر آیاتی است که با به‌کارگیری تعبیرات حسی و انسانی، نوعی تقرّب مفهومی میان خدا و مخاطب برقرار می‌کنند و از سوی دیگر، آیاتی را دربر دارد که به‌صراحت بر تنزیه مطلق ذات الهی از هرگونه مشابهت با مخلوقات تأکید می‌ورزند. جمع میان این دو دسته آیات، همواره زمینه‌ساز شکل‌گیری رویکردهای متعارض کلامی - تفسیری، از تشبیه‌گرایی تا تنزیه افراطی و تعطیل صفات، بوده است. این مقاله با رویکردی تحلیلی و با تکیه بر روش کلامی - تفسیری، می‌کوشد «راهبرد زبان قرآن» را در مواجهه با این دوگانه بررسی کند؛ راهبردی که نه بر حذف یکی به نفع دیگری، بلکه بر سامان‌دهی معنادار نسبت میان تشبیه و تنزیه استوار است. زبان قرآن در وصف خداوند، واجد ساختاری هدفمند و هدایتی است که از یکسو امکان فهم و ارتباط مخاطب انسانی را فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، مرزهای تنزیه الهی را حفظ می‌کند. لذا نتایج حاکی از آن است که جمع میان تشبیه و تنزیه در قرآن، نه امری اتفاقی یا ناشی از تعارض بیانی، بلکه حاصل یک راهبرد زبانی منسجم است که کارکردی کلامی و تربیتی در فرآیند هدایت دینی مخاطبان دارد.	شامل ۳ الی ۵ واژه کلیدی در خطوط مجزا. زبان قرآن تشبیه تنزیه صفات الهی تفسیر قرآن
	تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۵
	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۱۶
	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷

۱- مقدمه

زبان قرآن در توصیف خداوند، از نخستین مواجهه‌های تفسیری مسلمانان تا امروز، همواره یکی از کانونی‌ترین و در عین حال حساس‌ترین عرصه‌های تأمل کلامی و تفسیری بوده است. متن قرآن، در حالی که بر یگانگی، بساطت و تنزیه مطلق ذات الهی تأکید می‌ورزد، در موارد متعددی از تعبیراتی بهره می‌گیرد که در سطح زبان طبیعی، حاکی از نسبت، کنش، قرب، محبت، غضب، ستم، بصر و حتی اوصاف مکانی یا بدنی است. همین هم‌نشینی ظاهراً ناهمگون، از یکسو امکان ارتباط معنادار میان خدا و انسان را فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، این پرسش بنیادین را پیش روی مفسر قرار می‌دهد که زبان قرآن چگونه از افتادن به ورطه تشبیه یا تعطیل صفات مصون می‌ماند. اهمیت این مسئله تنها در سطح تفسیر برخی آیات محدود نمی‌ماند، بلکه با بنیان‌های معرفت دینی، تصویر خدا در ذهن مؤمن، و حتی جهت‌گیری‌های کلامی و الهیاتی مکاتب اسلامی گره خورده است. تجربه تاریخی اندیشه اسلامی نشان می‌دهد که هر نوع ناتوانی در تحلیل منسجم نسبت تشبیه و تنزیه، به‌سرعت به

* نویسنده مسئول؛

شکل‌گیری قرائت‌های افراطی منجر شده است؛ قرائت‌هایی که گاه با تأکید حداکثری بر ظواهر الفاظ، به تشبیه نزدیک شده‌اند و گاه با تنزیه مطلق، زبان قرآن را از کارکرد توصیفی و هدایتی تهی کرده‌اند. این وضعیت، ضرورت بازاندیشی در خود «زبان قرآن» را برجسته می‌سازد، نه صرفاً در نتایج کلامی حاصل از آن. از این منظر، مسئله اصلی پژوهش حاضر نه اثبات یکی از دو سوی تشبیه یا تنزیه، بلکه کشف و تحلیل راهبردی است که زبان قرآن بر اساس آن، امکان جمع میان این دو ساحت را فراهم می‌کند. فرض بنیادین مقاله بر این است که قرآن، در مقام متن وحیانی، از ساختار زبانی منسجم و هدفمندی بهره می‌برد که در آن، به‌کارگیری تعبیرات نزدیک به تجربه انسانی، در تعارض با تنزیه الهی قرار نمی‌گیرد، بلکه در چارچوبی هدایت‌مند و کنترل‌شده معنا می‌یابد. بر این اساس، تشبیه و تنزیه در زبان قرآن نه دو گزاره متناقض، بلکه دو مؤلفه مکمل در فرآیند انتقال معنا به مخاطب انسانی‌اند. تمرکز بر «راهبرد زبان قرآن» این امکان را فراهم می‌آورد که مسئله از سطح نزاع‌های صرفاً کلامی فراتر رود و در افق تحلیل زبانی - تفسیری بازخوانی شود. در این رویکرد، زبان قرآن نه به‌عنوان مجموعه‌ای از عبارات پراکنده، بلکه به‌مثابه نظامی معنادار بررسی می‌شود که در آن انتخاب واژگان، ساختار جملات و نحوه توصیف صفات الهی، تابع غایتی معرفتی و هدایتی است. چنین نگاهی، امکان تحمیل پیش‌فرض‌های فلسفی یا کلامی بیرونی بر متن را کاهش می‌دهد و مفسر را به درون منطق بیانی خود قرآن رهنمون می‌سازد. روش مقاله، مبتنی بر تحلیل متنی آیات قرآن در پرتو مبانی پذیرفته‌شده کلام اسلامی و بهره‌گیری از ظرفیت تفسیری مفسران برجسته، بدون فروکاست زبان قرآن به زبان فلسفی صرف یا تنزل آن به سطح تشبیه خام است. بدین ترتیب، تلاش شده است تا توازن میان وفاداری به متن قرآن و دقت‌های کلامی حفظ شود. هدف نهایی این مقاله، تبیین این نکته است که جمع میان تشبیه و تنزیه در قرآن، نه نتیجه مصالحه‌های تفسیری پسینی، بلکه برخاسته از راهبردی درون‌متنی است که زبان قرآن را قادر می‌سازد هم‌زمان با حفظ تعالی و فراتجربه‌بودن خداوند، امکان فهم و ارتباط معنوی مخاطب انسانی را نیز تضمین کند. چنین تحلیلی می‌تواند افق تازه‌ای برای فهم زبان دینی و نسبت آن با الهیات اسلامی بگشاید و زمینه‌ای منسجم برای بررسی‌های تفسیری و کلامی بعدی فراهم آورد.

پیشینه

مسئله نسبت میان تشبیه و تنزیه در توصیف خداوند، سابقه‌ای دیرینه در اندیشه اسلامی دارد و از همان قرون نخستین، هم در آثار کلامی و هم در متون تفسیری، به اشکال مختلف مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، شیوه پرداخت به این مسئله در طول تاریخ، از تمرکز بر منازعات اعتقادی اولیه تا تحلیل‌های دقیق‌تر زبانی و تفسیری در دوران معاصر، دچار تحول شده است. بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که هرچند آثار فراوانی به یکی از دو سوی تشبیه یا تنزیه پرداخته‌اند، اما تحلیل مستقل «راهبرد زبان قرآن» در جمع میان این دو، کمتر به‌صورت مسئله‌مند و منسجم دنبال شده است.

۱. پیشینه تفسیری کلاسیک: در میان تفاسیر کلاسیک قرآن، مواجهه با آیات صفات الهی غالباً در ذیل تفسیر آیات تشبیهی یا تنزیه‌ی و با رویکردی توضیحی صورت گرفته است. مفسرانی مانند شیخ طبرسی، با تأکید بر اصل تنزیه، تلاش کرده‌اند تعبیرات ظاهراً تشبیهی قرآن را در چارچوب مجاز، کنایه یا تأویل معقول تفسیر کنند، بی‌آنکه زبان قرآن را فاقد کارکرد توصیفی بدانند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۶۳-۲۶۵). علامه طباطبایی نیز در المیزان، ضمن نقد رویکردهای افراطی در تشبیه و تعطیل، بر این نکته تأکید می‌کند که الفاظ قرآن ناظر به معانی حقیقی‌اند، اما حقیقت آن‌ها در مورد خداوند، از سنخ حقیقت محدود انسانی نیست. وی بدون نفی زبان وصفی قرآن، مرز روشنی میان دلالت لفظی و واقعیت وجودی صفات الهی ترسیم می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۳۵-۳۸). در تفاسیر اهل سنت نیز، آثاری مانند الکشاف زمخشری با رویکرد ادبی - بلاغی، و مفاتیح الغیب فخر رازی با گرایش کلامی - فلسفی، کوشیده‌اند به نحوی از تنزیه الهی دفاع کنند، هرچند گاه تحلیل زبان قرآن ذیل پیش‌فرض‌های کلامی خاص سامان یافته است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۲-۵۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۱۶۰-۱۶۵).

۲. پیشینه کلامی: در آثار کلامی کلاسیک، مسئله تشبیه و تنزیه معمولاً در چارچوب بحث صفات الهی و با محوریت دفاع از تنزیه ذات الهی مطرح شده است. متکلمانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی، با صراحت، هرگونه حمل صفات خبری بر معنای ظاهری انسانی را نفی کرده و تأویل یا تفویض را راه‌حل مشروع دانسته‌اند (مفید، ۱۴۱۳، ص ۴۵-۴۷؛ مرتضی، ۱۴۰۵، ص ۱۱۸-۱۲۲). در مقابل، برخی جریان‌ها با تأکید بر ظاهر الفاظ، به تشبیت نوعی تشبیه گرایش یافته‌اند، هرچند این رویکردها

معمولاً کمتر به تحلیل زبان قرآن به مثابه یک نظام بیانی مستقل پرداخته‌اند و بیشتر دغدغه اثبات باور اعتقادی داشته‌اند.

۳. پژوهش‌های معاصر تفسیری و کلامی: در دوران معاصر، توجه به زبان دین و ساختار بیانی متون مقدس، زمینه طرح دوباره مسئله تشبیه و تنزیه را فراهم کرده است. برخی پژوهشگران، با تمرکز بر «زبان قرآن»، کوشیده‌اند از تقلیل آیات صفات به معادلات صرفاً فلسفی یا کلامی پرهیز کنند. برای نمونه، محمدباقر ایروانی در مباحث صفات الهی، بر ضرورت التفات به زبان عرفی قرآن و تفاوت آن با زبان فلسفی تأکید کرده است (ایروانی، ۱۳۹۳، ص ۸۷-۹۳). همچنین مقالاتی، به بررسی نسبت تشبیه و تنزیه در آیات صفات پرداخته‌اند، هرچند غالب آن‌ها یا از منظر کلام تطبیقی نوشته شده‌اند یا صرفاً به تحلیل یک یا چند صفت خاص محدود مانده‌اند. برای مثال، مقاله‌ای از احمد واعظی با تمرکز بر زبان دینی، به تفاوت زبان قرآن با زبان فلسفی اشاره دارد، اما بحث راهبرد زبانی قرآن را به‌طور مستقل بسط نمی‌دهد (واعظی، ۱۳۹۰، ص ۷۵-۹۸). در حوزه تفسیر معاصر نیز، برخی پژوهش‌ها به آیات صفات خبری پرداخته‌اند، اما عمدتاً رویکردی موضعی و آیه‌محور دارند و کمتر به الگوی کلی زبان قرآن در جمع میان تشبیه و تنزیه توجه کرده‌اند (محمدی، ۱۳۹۶، ص ۱۰۱-۱۲۴).

مرور پیشینه نشان می‌دهد که اگرچه تشبیه و تنزیه هم در تفاسیر کلاسیک و هم در آثار کلامی و پژوهش‌های معاصر به‌طور گسترده بررسی شده‌اند، اما تمرکز غالب این آثار یا بر دفاع اعتقادی از تنزیه بوده یا بر تأویل موردی آیات. آنچه کمتر به‌صورت مستقل و منسجم دنبال شده، تحلیل «راهبرد زبان قرآن» به مثابه یک نظام بیانی در جمع میان تشبیه و تنزیه است؛ راهبردی که پیش از آن که محصول ترجیح یک مکتب کلامی باشد، در خود متن قرآن ریشه دارد. بر این اساس، مقاله حاضر می‌کوشد با عبور از گزارش صرف دیدگاه‌ها و بدون تحمیل دستگاه‌های نظری بیرونی بر قرآن، این خلأ را پر کند و نشان دهد که چگونه زبان قرآن، در سطحی کلان و هدفمند، امکان جمع معنادار میان تشبیه و تنزیه را فراهم می‌آورد.

۲- صورت‌بندی مفهومی مسئله تشبیه و تنزیه در زبان قرآن

مسئله تشبیه و تنزیه در زبان قرآن، از نخستین سده‌های شکل‌گیری اندیشه اسلامی، نه به‌مثابه اختلافی لفظی، بلکه به‌عنوان مسئله‌ای بنیادین در فهم نسبت زبان وحی با ذات الهی مطرح بوده است. تحلیل این مسئله، مستلزم توجه هم‌زمان به ساختار زبانی قرآن و محدودیت‌های ادراک انسانی است؛ زیرا قرآن، از یک سو خود را «بلسان عربی مبین» معرفی می‌کند (یوسف: ۲)، و از سوی دیگر، بر تنزیه مطلق خداوند از هرگونه مماثلت با مخلوق تأکید می‌ورزد: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱). مفسران کلاسیک، این دوگانگی ظاهری را نه نشانه تعارض، بلکه نشانه پیچیدگی زبان الهی دانسته‌اند. فخررازی، ذیل آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه: ۵)، تصریح می‌کند که الفاظ وصفی قرآن، از حیث دلالت ابتدایی، قابل فهم‌اند، اما حمل آن‌ها بر معنای جسمانی، مستلزم نقض اصول بدیهی توحید است و از این رو باید میان «فهم معنا» و «تعیین کیفیت» تفکیک قائل شد (فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، ص ۱۰-۱۲). در همین راستا، متکلمان امامیه نیز بر این نکته تأکید کرده‌اند که زبان قرآن در وصف خداوند، ناظر به انتقال معناست، نه کشف حقیقت ذات. شیخ مفید، با نقد دیدگاه مشبهه، تصریح می‌کند که اطلاق اوصاف بر خداوند، تنها از حیث اشتراک لفظی در معناست، نه از حیث اشتراک در حقیقت وجودی، و هرگونه حمل ماهوی این اوصاف، مستلزم تشبیه باطل است (مفید، ۱۴۱۳، ص ۵۴-۵۶). بر پایه این مبنا، تشبیه در زبان قرآن نه به معنای همانندسازی، بلکه نوعی تقریب مفهومی است که فهم ابتدایی مخاطب را ممکن می‌سازد. در مقابل، تنزیه نیز نه نفی مطلق معنا، بلکه نفی حمل محدودیت‌های مخلوقانه بر ذات الهی است. سید مرتضی علم‌الهدی، در تبیین این نکته، تأکید می‌کند که نفی تشبیه، مستلزم نفی دلالت الفاظ نیست، بلکه ناظر به نفی لوازم جسمانی و حادث‌بودن از خداوند است (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ص ۱۱۲-۱۱۵). از منظر تفسیری، علامه طباطبایی با تحلیل دقیق زبان قرآن، بر این نکته انگشت می‌گذارد که قرآن، در به‌کارگیری اوصاف الهی، همواره میان «مفهوم وصف» و «نحوه تحقق آن در خداوند» فاصله نگاه می‌دارد. به نظر او، الفاظی مانند علم، قدرت و اراده، در کاربرد قرآنی، از قیود زمانی، مکانی و انفعالی انسانی منزّه‌اند، و همین اطلاق، خود نوعی تنزیه در دل توصیف ایجابی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، قم، ص ۳۵-۳۸). بر این اساس، صورت‌بندی مفهومی مسئله تشبیه و تنزیه در قرآن، تنها با توجه به راهبرد زبانی متن قابل فهم است. قرآن، نه زبان فلسفی تعریف‌محور به کار می‌گیرد و نه زبان سلبی محض، بلکه با ترکیب بیان ایجابی هدایت‌گر و قرائن تنزیه‌ی تنظیم‌کننده، مخاطب را از تثبیت تصویر انسان‌وار از خداوند باز می‌دارد، بی‌آن که ارتباط معنایی را قطع کند. این راهبرد، نشان می‌دهد که جمع میان تشبیه و تنزیه، یک راه‌حل تفسیری

ثانوی نیست، بلکه در خود ساخت زبان قرآن نهادینه شده است.

تحلیل راهبرد زبانی قرآن در جمع میان تشبیه و تنزیه، بدون بررسی بازتاب‌های تاریخی و کلامی آن در میان فرق اسلامی، ناقص خواهد بود. زیرا یکی از مهم‌ترین شاخص‌های کارآمدی این راهبرد، نحوه درک، تفسیر و گاه انحراف از آن در تاریخ کلام اسلامی است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که گروه‌های مختلف کلامی، در مواجهه با زبان قرآن در حوزه صفات الهی، واکنش‌های متفاوتی اتخاذ کرده‌اند: برخی با تکیه افراطی بر ظاهر الفاظ، به تشبیه و تجسیم گرایش یافته‌اند؛ برخی دیگر با تمرکز یک‌سویه بر تنزیه، به تعطیل صفات رسیده‌اند؛ و در مقابل، مکتب امامیه تلاش کرده است با وفاداری توأمان به نص و عقل، راهبرد تعادلی قرآن را حفظ و تبیین کند. این بخش، به تحلیل این سه رویکرد می‌پردازد.

۱-۲- رویکرد مشبّهه: غلبه ظاهرگرایی و فروکاست زبان قرآن به سطح حسی

نخستین واکنش افراطی به زبان قرآن در باب صفات الهی، در جریان‌هایی نمود یافت که بعدها در ادبیات کلامی با عنوان «مشبّهه» شناخته شدند. مشخصه اصلی این رویکرد، اتکای حداکثری بر ظاهر الفاظ قرآن و حدیث و پرهیز از هرگونه تأویل یا تحلیل تنزیه‌ی است. در این دیدگاه، الفاظی همچون «ید»، «وجه»، «استواء»، «مچی» و «نزول» بر همان معنای عرفی و حسی انسان‌محور حمل می‌شوند؛ هرچند گاه با قید «لا کالآیدی» یا «لا کالمچی» همراه گردد. فخر رازی در نقد این رویکرد، تصریح می‌کند که مشبّهه، تفاوت بنیادین میان اشتراک لفظی و اشتراک در حقیقت خارجی را نادیده گرفته‌اند. از نظر وی، حمل این الفاظ بر معانی جسمانی، مستلزم پذیرش جسمانیت، مکان‌مندی و حدوث در ذات الهی است که با اصول بدیهی توحید در تعارض آشکار قرار دارد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۲۱۸-۲۲۰). از منظر تفسیری نیز، اشکال اصلی این رویکرد، غفلت از قرائن درون‌متنی و برون‌متنی تنزیه‌ی قرآن است. آیاتی مانند «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱) یا «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» (مریم: ۶۵)، بر نفی هرگونه مشابهت حقیقی دلالت صریح دارند. افزون بر این، آیات فراوانی که دلالت بر اطلاق، احاطه و غیب‌بودگی ذات الهی دارند، امکان حمل جسمانی صفات را از اساس منتفی می‌سازند. با این حال، مشبّهه با تقدم دادن ظاهر ابتدایی لفظ بر شبکه معنایی آیات، از راهبرد زبانی قرآن فاصله گرفته‌اند. علامه طباطبایی، این گرایش را نوعی سقوط شناختی از سطح هدایت قرآنی به سطح ادراک حسی می‌داند. به نظر او، قرآن هرگز قصد ارائه تصویر حسی از خداوند را ندارد، بلکه از زبان محسوس برای هدایت عقل به سوی معانی برتر استفاده می‌کند؛ مشبّهه با توقف در سطح اول، ابزار هدایت را به هدف نادرست تبدیل کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۶-۳۸).

۲-۲- رویکرد معطلّه: تنزیه افراطی و انسداد دلالت‌های ایجابی زبان قرآن

در نقطه مقابل مشبّهه، جریان‌هایی قرار دارند که در ادبیات کلامی با عنوان «معطلّه» شناخته می‌شوند. ویژگی اصلی این رویکرد، تأکید مطلق بر تنزیه تا حد نفی یا تعطیل دلالت حقیقی صفات الهی است. معطلّه، با هدف صیانت از توحید، هرگونه وصف ایجابی را بالقوه خطرناک تلقی کرده و غالباً به نفی علم، قدرت، اراده و حتی کلام الهی به معنای حقیقی آن گرایش نشان داده‌اند. سید مرتضی علم‌الهدی، این رویکرد را واکنشی قابل فهم، اما نادرست به افراط مشبّهه می‌داند. به تعبیر او، معطلّه در تلاش برای فرار از تشبیه، به ورطه‌ای افتاده‌اند که نتیجه آن، تعطیل معرفت دینی و بی‌معنا شدن بخش قابل توجهی از زبان قرآن است (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ص ۱۷۸-۱۸۲). از منظر تفسیری، اشکال اساسی معطلّه آن است که به رغم تصریح قرآن به صفات کمالیه الهی، این اوصاف را صرفاً الفاظی فاقد دلالت واقعی تلقی می‌کنند. در حالی که قرآن، صفات الهی را نه به‌عنوان تعبیری تهی، بلکه به‌مثابه ابزار ارتباط، دعوت، انذار و تربیت به‌کار می‌گیرد. تعطیل این دلالت‌ها، عملاً کارکرد هدایتی آیات را سلب می‌کند. شیخ مفید، با نقد این رویکرد، تصریح می‌کند که تنزیه حقیقی، نه در نفی صفات، بلکه در نفی لوازم نقص و حدوث از صفات ثابت‌شده است. به بیان دیگر، نفی جسمانیت خداوند، مستلزم نفی دانایی یا قدرت او نیست، بلکه مستلزم درک کیفی متفاوت از این صفات است (مفید، ۱۴۱۳، ص ۵۱-۵۳). از این جهت، معطلّه نیز مانند مشبّهه، از راهبرد متعادل قرآن فاصله گرفته‌اند؛ با این تفاوت که یکی در جانب تشبیه افراط کرده و دیگری در جانب تنزیه.

۳-۲- رویکرد امامیه: تبیین عقلانی - تفسیری راهبرد تعادلی قرآن در جمع میان تشبیه و تنزیه

در برابر دو رویکرد افراطی مشبّهه و معطلّه، مکتب امامیه کوشیده است با تکیه هم‌زمان بر نص قرآنی، سنت اهل‌بیت(ع) و

عقل کلامی، فهمی متعادل و نظاممند از صفات الهی ارائه دهد که بیشترین وفاداری را به راهبرد زبانی قرآن در جمع میان تشبیه و تنزیه دارد. امتیاز بنیادین این رویکرد آن است که نه از زبان قرآن گریزان است و نه آن را به سطح ادراک حسی فرو می‌کاهد؛ بلکه زبان قرآن را واجد منطق درونی خاص خود می‌داند که باید در پرتو قواعد کلامی و تنزیهی تفسیر شود.

الف. اصل اثبات صفات بدون تشبیه و نفی صفات بدون تعطیل

یکی از بنیادهای نظری امامیه، اصل «اثبات بلا تشبیه و تنزیه بلا تعطیل» است؛ اصلی که ریشه در تعالیم امامان شیعه دارد و بعدها توسط متکلمان امامی به صورت منسجم صورت‌بندی شد. این اصل، ناظر به این حقیقت است که صفات کمالیه الهی، همان‌گونه که قرآن تصریح کرده است، واقعی و معنادارند، اما واقعیت آن‌ها از سنخ واقعیت‌های مخلوقانه و محدود نیست. شیخ مفید در تبیین این مبنا، تصریح می‌کند که مفاهیمی مانند علم، قدرت و حیات، از حیث دلالت بر کمال، اموری معقول و قابل اثبات‌اند، اما از حیث چگونگی، خارج از دسترس شناخت بشری قرار دارند. به تعبیر او، خطای مشبه در تعیین کیفیت و خطای معطله در نفی اصل دلالت نهفته است، در حالی که قرآن، راه میانه را اختیار کرده است (مفید، ۱۴۱۳، ص ۵۸-۶۰). این تلقی، دقیقاً با سازوکار قرآنی نفی تکلیف در کنار اثبات اصل صفت هماهنگ است؛ بدین معنا که زبان قرآن، اجازه می‌دهد معنای کمالی صفات فهم شود، اما از پرسش درباره «چگونگی تحقق» آن‌ها جلوگیری می‌کند.

ب. تفکیک میان مفهوم صفت و مصداق خارجی آن

دومین رکن اساسی در رویکرد امامیه، تفکیک دقیق میان مفهوم ذهنی صفت و مصداق خارجی آن در ذات الهی است. متکلمان امامی تأکید می‌کنند که اشتراک میان صفات الهی و انسانی، تنها در سطح مفهوم کلی است و نه در مصداق و حقیقت وجودی. سید مرتضی علم‌الهدی این تفکیک را پایه حل تعارض‌های ظاهری آیات صفات می‌داند. از نظر او، وقتی قرآن خداوند را «عالم» یا «قادر» می‌نامد، مفهوم علم و قدرتی را به ذهن مخاطب القا می‌کند که از حیث کمال، قابل فهم است، اما تحقق خارجی آن در ذات خداوند، نه تدریجی است، نه محدود و نه وابسته به ابزار. بنابراین، تشبیه در سطح مفهوم باقی می‌ماند و تنزیه در سطح وجودی محقق می‌شود (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ص ۱۶۵-۱۶۹). این تحلیل، به روشنی نشان می‌دهد که امامیه، راهبرد زبانی قرآن را نه متناقض، بلکه دولایه می‌داند: لایه‌ای برای تفهیم (تشبیه مفهومی) و لایه‌ای برای صیانت توحید (تنزیه وجودی).

ج. نقش عقل کلامی در صیانت از زبان قرآن، نه جایگزینی آن

برخلاف این تصور رایج که عقل در کلام، رقیب نص تلقی می‌شود، در رویکرد امامیه، عقل نقش نگهبان تنزیه و تنظیم‌کننده فهم نص را ایفا می‌کند. عقل، نه برای نفی دلالت آیات صفات، بلکه برای جلوگیری از فروغلتیدن به تجسیم یا تعطیل به کار گرفته می‌شود. فخررازی - با آن که به مکتب امامیه تعلق ندارد - در تحلیل برخی مبانی شیعی، به این نکته اذعان می‌کند که استفاده از براهین عقلی برای نفی جسمانیت خداوند، در نهایت به حفظ ظاهر قرآن و جلوگیری از تفسیرهای سطحی کمک می‌کند (فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، ص ۱۰۳-۱۰۵). در همین راستا، علامه طباطبایی، عقل را ابزاری می‌داند که به واسطه آن، تحمیل معانی ناصواب بر الفاظ قرآنی کنار گذاشته می‌شود. او تأکید می‌کند که اگر عقل، استحاله جسمانیت را اثبات نکند، زبان قرآن به نادرست به نفع تشبیه تفسیر خواهد شد، در حالی که خود قرآن، عقل را یکی از ابزارهای اصلی فهم معرفی کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۹۵-۲۹۸).

د. امامیه به‌مثابه تداوم تفسیری راهبرد قرآنی

بر این اساس، می‌توان رویکرد امامیه را نه صرفاً یک مکتب کلامی در کنار سایر مکاتب، بلکه تداوم تفسیری و عقلانی راهبرد زبانی قرآن دانست. این مکتب، با اجتناب از ایستادن در یکی از دو قطب تشبیه یا تنزیه محض، تلاش کرده است همان تعادلی را که در متن قرآن نهادینه شده، در سطح نظری حفظ کند. در نتیجه، تشبیه در نگاه امامیه، ابزار فهم است، نه وصف حقیقت؛ و تنزیه، صیانت از توحید است، نه انسداد معرفت. این جمع نظاممند، بیشترین انطباق را با ساختار درونی آیات صفات دارد و از همین رو، می‌تواند به‌عنوان تفسیر کلامی وفادار به منطق قرآن ارزیابی شود.

۳- سازوکارهای زبانی قرآن در جمع میان تشبیه و تنزیه

مسئله‌ی محوری این پژوهش، چگونگی جمع قرآن میان دو گزاره‌ی به ظاهر متعارض است: از سویی، توصیف خداوند به صفاتی انسانی و مخلوقی (تشبیه)، و از سوی دیگر، تأکید مکرر بر بی‌همتایی و تنزیه مطلق ذات الهی. پاسخ به این مسئله، صرفاً با ارجاع به دیدگاه‌های کلامی متأخر ممکن نیست، بلکه مستلزم واکاوی دقیق ساختار و منطق درونی زبان قرآن است. این بخش با عبور از سطح ظاهری الفاظ، به تحلیل سازوکارهای زبانی می‌پردازد که قرآن به وسیله‌ی آنها، همزمان که از دایره‌ی زبان بشری و تصورات حسی بهره می‌گیرد، خواننده را به فراسوی این دایره رهنمون می‌سازد. هدف، کشف «دستور زبانی» خاص قرآن در مواجهه با امر متعالی است؛ دستوری که نه به حذف یکی از دو سوی معادله (تشبیه یا تنزیه) می‌انجامد، بلکه با ایجاد نوعی «تنش معناساز»، شناخت را ممکن می‌سازد. چهار سازوکار کلیدی که در ادامه به تفصیل تحلیل می‌شوند، عبارتند از: ۱. تفکیک میان دلالت لفظ و مصداق حقیقی؛ ۲. کاربست قرائن تنزیهی در بافت توصیفات ایجابی؛ ۳. تقدم سیاق هدایتی و غایت‌انگارانه بر سیاق توصیفی محض؛ و ۴. به‌کارگیری صیغه‌های نفی تکییف. تحلیل این سازوکارها نشان خواهد داد که هدف غایی قرآن از این شیوه‌ی بیان، نه ارائه‌ی یک «تئوری الهیاتی» انتزاعی، بلکه هدایت عملی انسان از مسیر برانگیختن تصور و سپس تعالی بخشیدن به آن است.

۳-۱- تفکیک دلالت لفظ از مصداق حقیقی: منطق تمثیل و مرجع‌گزینی زبانی

قرآن به‌صراحت اعلام می‌کند که درک ذات الهی برای بشر ممکن نیست: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (الأَنْعَام: ۱۰۳). پرسش اینجاست که پس چگونه می‌توان از صفاتی مانند «ید»، «وجه»، «استواء» و «غضب» سخن گفت؟ پاسخ قرآن در تفکیک بنیادین میان دلالت لفظی (المعنى اللغوی) و مصداق حقیقی در مورد خداوند (الحقیقه فی حق الله) نهفته است. زبان بشری، ذاتاً متکی بر تجربیات حسی و ارتباطات دنیوی است. قرآن برای انتقال معانی متعالی، ناگزیر از استفاده از همین الفاظ و ساختارهاست، اما با ایجاد یک تمایز معرفت‌شناختی در خود فرآیند دلالت. وقتی قرآن می‌فرماید: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (الفتح: ۱۰)، لفظ «ید» دلالت بر مفهوم «قدرت، نعمت و سلطه» دارد. مفهومی که ذهن انسان از طریق تجربه‌ی «دست» به عنوان ابزار فعل و اعطا درمی‌یابد. اما این به هیچ وجه به معنای انتساب عضو جسمانی به خداوند نیست. به بیان فخر رازی، اینجا لفظ در حقیقت مجازی به کار رفته است، اما مجازی که ریشه در یک رابطه‌ی علی و معنادار دارد: «إِنَّمَا يُسْتَعْمَلُ اللَّفْظُ فِي غَيْرِ مَا وُضِعَ لَهُ لِعِلَاقَةِ بَيْنِهِمَا، وَالْعِلَاقَةُ هُنَا هِيَ السَّبَبِيَّةُ وَالتَّأْتِيرُ» (فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۲۷، ص ۱۴۵). این سازوکار، شبیه به استفاده از تمثیل در ادبیات است، با این تفاوت که در قرآن، تمثیل صرفاً یک آرایه‌ی ادبی نیست، بلکه ابزاری معرفتی است. خداوند خود را به «نور» تشبیه می‌کند (النور: ۳۵)، اما بلافاصله با افزودن «مَثَلُ نُورٍ» بر تمثیلی بودن سخن تأکید می‌ورزد. این بدان معناست که لفظ «نور» برای تقریب ذهن به مفهوم هدایت، اشراق و رفع ظلمت به کار رفته، نه برای توصیف ذات الهی. بنابراین، سازوکار اول قرآن، بازتعریف رابطه‌ی لفظ و معنا است: الفاظ، اشارات (اشارات) یا راهنمایی (دلایل) به سوی معانی هستند، نه تصویرگران مستقیم حقیقت ذات. این نگاه، همزمان هم به زبان مشبیه مجال بروز می‌دهد (زیرا از الفاظ مشترک استفاده می‌کند) و هم هرگونه تفسیر جسمانی یا محدودکننده را باطل می‌سازد.

۳-۲- قرائن تنزیهی در بافت توصیفات ایجابی: ساختارهای تعدیل‌کننده‌ی معنا

قرآن هرگز توصیف ایجابی را به صورت مجرد و ایزوله رها نمی‌کند. بلکه، این توصیفات همواره در سیاق سرشار از قرائن لفظی و معنوی تنزیهی قرار می‌گیرند که معنای آنها را تعدیل و جهت‌دهی می‌کند. این قرائن، مانند علائم راهنمایی در یک متن عمل می‌کنند و به خواننده هشدار می‌دهند که از تفسیر تحت‌اللفظی بپرهیزد. این سازوکار را می‌توان در دو سطح مشاهده کرد:

الف) قرائن هم‌نشینی (القرائن المقترنة): صفات ایجابی غالباً بلافاصله با صفات تنزیهی یا قیودی که بر فراشبری بودن تأکید می‌کنند، همراه می‌شوند. در آیه‌ی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه: ۵)، صفت «الرحمن» که حاکی از رحمت فعال و مشابه رحمت انسانی است با فعل «استوی» همراه شده که می‌تواند تداعی‌کننده‌ی استقرار فیزیکی باشد. اما کل آیه در سیاقی قرار دارد که پیش و پس از آن، بر آفرینش آسمان‌ها و زمین و علم بی‌پایان خدا تأکید شده است. مهم‌تر، در آیات دیگر، همین

مفهوم «استواء» با قید «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» (الأعراف: ۵۴، یونس: ۳) آمده که «ثُمَّ» دلالت بر تقدم و تأخر زمانی می‌کند، در حالی که خداوند منزّه از زمان است. این تناقض ظاهری، خود یک قرینه‌ی قوی است که نشان می‌دهد لفظ «استواء» نباید به معنای جسمانی فهمیده شود، بلکه اشاره به استیلا‌ی حکیمانه، تسلط کامل و تحقق امر تکوینی دارد. زمخشری در تفسیر این آیات تصریح می‌کند که استواء، «استواءً یلیق به» است و آن را به «استیلاء و قهر» معنا می‌کند، و اضافه می‌کند که عرش به عنوان نماد عزت و سلطنت مجازاً مورد خطاب قرار گرفته است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۲۱).

ب) قرائن بافتی کلان (القرائن السیاقیة): کل نظام توحیدی قرآن، به‌عنوان یک قرینه‌ی بزرگ عمل می‌کند. آیات صریح تنزیه مانند «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (الشوری: ۱۱) یا «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (الإخلاق: ۴) چارچوبی ایجاد می‌کنند که هر توصیف دیگری باید در ذیل آن فهمیده شود. این یک اصل هرمنوتیکی در خود قرآن است: آیات متشابه (که ظاهر تشبیهی دارند) باید با ارجاع به آیات محکم (که صریحاً تنزیه می‌کنند) تفسیر شوند. طباطبایی در المیزان بر این روش تأکید دارد و می‌نویسد: «فالأوجب أن تحمل المتشابهات على المحكمات، لا أن تحمل المحكمات على المتشابهات» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۵۲). بنابراین، هرگاه قرآن از «ید الله» سخن می‌گوید، ذهن مفسر که از پیش با آیات تنزیه آشناست به‌طور خودکار آن را به معنای قدرت بی‌همتای الهی تعدیل می‌کند. این سازوکار، زبان قرآن را به یک سیستم خودتنظیم‌گر تبدیل می‌کند که در درون خود، از افراط در تشبیه یا تعطیل جلوگیری می‌نماید.

۳-۳- تقدم سیاق هدایتی و غایت‌انگارانه بر توصیف وجودی محض: حرکت از «فاعل» به «فعل»

سومین راهبرد زبانی قرآن در جمع میان تشبیه و تنزیه، عبارت است از تقدم بخشیدن به دلالت افعالی و هدایتی بر دلالت‌های ذاتی و توصیفی محض. زبان قرآن در باب الهیات، عموماً نه برای پاسخگویی به پرسش‌های فلسفی درباره‌ی کیفیت وجود یا ساختار ذات خداوند، بلکه برای تنظیم رابطه‌ی انسان با خدا طراحی شده است. از این رو، صفات الهی بیشتر به افعال، نتایج و مناسبات او با عالم هستی ارجاع می‌دهند تا به ساختار درونی ذات. برای مثال، وقتی قرآن از «غضب» خداوند سخن می‌گوید، مخاطب در ساحت زبان بشری به مفهوم هیجان و تغییر حالت نفسانی منتقل می‌شود (تشبیه). اما قرآن این لفظ را به کار می‌برد تا نتیجه‌ی آن را منتقل سازد: گسست رابطه و نزول عقوبت؛ نه تغییر حالت درونی ذات الهی که منزّه از انفعال است. سید مرتضی در این زمینه با اشاره به صفات متضاد در خداوند می‌نویسد: «إنما يُطلق عليه ما يليق بأفعاله و جزائه، لا بأعضائه و حواسه» (سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۹۵). به همین ترتیب، صفاتی نظیر «رضایت»، «حیاء» یا «فرود آمدن» (فی ظُلُلٍ مِّنَ الْعُمَامِ) همگی باید در پرتو غایت هدایتی تفسیر شوند. هدف قرآن، ایجاد حس قرب، ترس، امید و مسؤولیت در انسان است. اگر خداوند از چشم و دست و نشستن بر عرش بریده شود (تعطیل مطلق)، مفهوم قرب و پاسخگویی به دعا عملاً غیرممکن می‌گردد و رابطه‌ی عاطفی و عملی انسان با امر متعالی قطع می‌شود. و اگر به ظاهر این اوصاف چسبیده شود (تشبیه)، نتیجه، خدایی محدود و درک‌پذیر است که از تعالی خارج شده است. بنابراین، راهبرد زبانی قرآن در این حوزه، از صفات وجودی به صفات عملی (الصفات الفعلیة) گذر می‌کند؛ یعنی صفاتی که از طریق تأثیرات آن‌ها در جهان، قابل ادراک می‌شوند و نه از طریق تحلیل مستقیم ذات. این امر، نوعی واقع‌گرایی زبانی است که زبان را ابزار عمل و رابطه قرار می‌دهد، نه ابزار توصیف فلسفی ذات. طباطبایی در المیزان بر این امر تأکید دارد که هدف این صفات، بیان نحوه‌ی تدبیر الهی است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۳۵). این رویکرد، در نهایت، به حفظ تنزیه منجر می‌شود، زیرا فعل الهی را می‌توان بدون انتساب مستقیم به ذات جسمانی فهمید.

۳-۴- به‌کارگیری صیغه‌های نفی تکییف: منع تحویل حقیقت به صورت حسی

آخرین و شاید صریح‌ترین سازوکار زبانی قرآن، که مکمل سه راهبرد پیشین است، استفاده‌ی مستقیم و غیرمستقیم از نفی تکییف و تحدید است. تکییف، در اصطلاح کلامی، یعنی تلاش برای یافتن «کیفیت» و «صورت» مادی یا حسی برای صفات الهی. قرآن با استفاده از صیغه‌های نفی، هرگونه تلاشی برای به تصویر کشیدن ذات یا صفات را باطل می‌سازد. آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (الشوری: ۱۱) را باید هسته‌ی مرکزی این راهبرد دانست. این آیه، یک اصل تنزیهی محض است که همه‌ی توصیفات تشبیهی را در خود حل می‌کند. نکته‌ی جالب توجه در این آیه، تکرار نفی (لیس کمثله) است که بر تنزیه مطلق تأکید می‌ورزد. این نفی، نه صرفاً نفی مشابهت، بلکه نفی کیفیت و کمیت در مورد ذات است. فخر رازی این آیه را کلید حل مسئله‌ی صفات

می‌داند و می‌گوید: «هی القاعده الكبرى فی باب التوحید» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۷، ص ۱۴۷). علاوه بر نفی صریح، قرآن با به‌کارگیری قید علم غیب مطلق، عملاً امکان تکیف انسانی را سلب می‌کند. آیاتی که خداوند را «عالم الغیب و الشهاده» می‌خوانند، اشاره دارند به اینکه بخش عظیمی از حقیقت وجودی و کیفیت صفات او از دایره‌ی ادراک حسی و عقلی انسان خارج است. این امر، متکلم و مفسر را به اعتراف عاجزانه از تکیف واداشته است. به همین دلیل، در مکتب امامیه و بسیاری از معتزله‌ی متقدم، روش صحیح در مواجهه با صفات خبری، تفویض کیفیت (واگذاری کیفیت و صورت واقعی به خود خداوند) در عین تأویل معنا (انتقال معنای لفظ از ظاهر حسی به معنای متعالی) پذیرفته شده است. این نفی تکیف، در نهایت، به یک اصل معرفت‌شناختی در الهیات اسلامی منجر می‌شود: مفهوم صفات قابل ادراک است، اما مصداق حقیقی آن‌ها در ذات الهی، از تکیف و تحدید بری است. این سازوکار، حصاری زبانی ایجاد می‌کند که مانع از انحراف ذهن از تعالی الهی می‌شود و حلقه اتصال میان تشبیه (برای فهم) و تنزیه (برای تعالی ذات) را کامل می‌سازد. بدین سان تحلیل سازوکارهای زبانی قرآن نشان می‌دهد که جمع میان تشبیه و تنزیه نه یک تناقض، بلکه یک راهبرد هدفمند است. قرآن برای این کار، از یک نظام دلالت‌سازی چندلایه بهره می‌برد که در آن، الفاظ در سطح دلالت، تشبیهی (ایجابی) عمل می‌کنند تا ارتباط و فهم ممکن شود، اما در سطح حقیقت و مصداق وجودی، با قرائن تنزیه‌ی و نفی تکیف، به‌صورت دائمی از تحدید و تنزل ذات الهی جلوگیری می‌شود. این راهبرد نه به تعطیل می‌انجامد (چون معنا را افاده می‌کند) و نه به تشبیه (چون کیفیت را نفی می‌کند)، بلکه تنش سازنده‌ای ایجاد می‌کند که برای هدایت انسان ضروری است.

۴- نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که قرآن برای جمع میان تشبیه و تنزیه، از مجموعه‌ای از سازوکارهای زبانی منسجم و هدفمند بهره می‌برد. نخست، تفکیک میان دلالت لفظ و مصداق حقیقی امکان می‌دهد که الفاظ برگرفته از تجربه انسانی، بدون انتقال به ساحت تماثل وجودی، در خدمت فهم اجمالی صفات الهی قرار گیرند. دوم، کاربست قرائن تنزیهی در بستر توصیفات ایجابی مانع از تثبیت برداشت‌های تشبیهی می‌شود و مخاطب را هم‌زمان به اثبات معنا و نفی مشابهت رهنمون می‌سازد. سوم، تقدم سیاق هدایتی و غایت‌انگارانه بر توصیف ماهوی محض نشان می‌دهد که هدف قرآن از این‌گونه تعابیر، نه ارائه تصویری ماهوی از ذات الهی، بلکه سامان‌دهی فهم و جهت‌دهی معرفتی مخاطب است. چهارم، به‌کارگیری صیغه‌ها و تعابیر نافی تکییف و تماثل، مرز نهایی تنزیه را تثبیت می‌کند و از لغزش زبان در تشبیه خام جلوگیری به‌عمل می‌آورد. مجموع این سازوکارها مؤید آن است که جمع میان تشبیه و تنزیه در قرآن، حاصل راهبردی زبانی - تفسیری است که در عین استفاده از ظرفیت‌های زبان بشری، حدود تعالی و فراتجربه‌بودن ذات الهی را به‌دقت پاس می‌دارد.

۵- منابع

قرآن کریم

- ایروانی، محمدباقر. ۱۳۹۳ش. دروس فی العقیده الاسلامیه. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام.
- زمخشری، محمود بن عمر. ۱۴۰۷ق. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. ج ۲. بیروت: دارالکتب العربی.
- طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۷۴ش. المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱. ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۹۰ش. المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۶. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین. ۱۴۱۷ق. المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۷۲ش. مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن. ج ۳. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- فخر رازی، محمدبن عمر. ۱۴۲۰ق. مفاتیح‌الغیب. ج ۱۳. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- سید مرتضی، علی بن حسین. ۱۴۰۵ق. الذخیره فی علم الکلام. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- واعظی، احمد. ۱۳۹۰ش. «زبان دین و امکان وصف خداوند». فصلنامه قبسات. شماره ۵۸. قم: دفتر تبلیغات اسلامی، صص ۹۸-۷۵.
- محمدی، حسن. ۱۳۹۶ش. «تحلیل تفسیری آیات صفات خبری». فصلنامه معارف قرآنی. شماره ۳۲. تهران: دانشگاه تهران، صص ۱۰۱-۱۲۴.
- مفید، محمدبن محمد. ۱۴۱۳ق. اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات. قم: کنگره شیخ مفید.